

صدایی از قرون گذشته

علی رضا اردبیلی

از پایان دوران برده‌داری صدها سال می‌گذرد، اما حتی امروز اینجا و آنجا از وجود برده‌داری در مقیاس‌های متفاوت خبردار می‌شویم. در اینگونه موارد از اصطلاح **همزمانی پدیده‌های به لحاظ تاریخی ناهمزمان** استفاده می‌شود. در این میان همزمانی افکار به لحاظ تاریخی ناهمزمان، بسیار عادی‌تر از مورد سیستم‌های اقتصادی است. امروز در پایان قرن بیستم که مصادف با آغاز دوران فراصنعتی نیز است، وجود افکار و خرافه‌های یادگار دوران گذشته بشر اصلاً عجیب نیست. مثلاً اتفاق می‌فتد که یک مرداروپای زنی از یک کشور جهان سومی ازدواج کرده (در واقع او را خریده) و یک سیستم برده‌داری در چارچوب خانه خود در یک کشور اروپایی (در مقیاس مینیاتوری) برقرار می‌کند. در این مقاله ابتدا به مبانی طرز تفکر سیاسی در دوران فئودالی و نمونه‌هایی از سخت جانی آنها در روزگار کنونی اشاره می‌شود.

مبانی تفکر سیاسی در دوران ماقبل سرمایه‌داری

در دورانی که سیستم فئودالی وجه مشخصه سیستم‌های غالب تولید اجتماعی شناخته می‌شود، زمین حاصلخیز و نیروی کار رعایا منبع اصلی تولید ثروت و لذا منشأ قدرت، شکوه و افتخار دولتها و شاهان و امیران بود. در دوره فئودالی بجای اصطلاحات حقوقی بین‌المللی چون "مرزهای دولتی" و "اراضی قانونی" با اصطلاحاتی مانند "متصرفات"، "فتوحات" و "قلمرو" (دایره عملکرد فرامین شاهانه) سرو کار داریم. در حقیقت امپراطوری‌ها و پادشاهی‌ها دارای مراکز حکومتی با مرزهای دائم‌تغییر یابنده بودند. اراده امیران محلی مرزنشین، هوس‌های گردنکشی در نزد حاکمان محلی می‌توانستند سرنوشت مالیاتی را که به خزانه دولتی سرازیر می‌شد، تغییر دهند. کشور گشایی‌ها در حال و روز رعایا که بالاخره باید سهمی از دسترنج خود را به خزانه این یا آن شاه آدمخوار بپردازند، تأثیر چندانی نداشتند. تمامی این قضایا از نکته نظر سود طلبی و قدرت طلبی برای رسیدن به سود بیشتر قابل تبیین و توجیه بودند. با گذشت زمان ضمیمه کردن متصرفات جدید به قلمرو اصلی حکومت، لازم نیامد و سرزمین‌های فتح شده به صورت مستعمرات اداره می‌شدند. در این دور نیز زمین و ثروت‌های نهفته در آن و کار ارزان اهالی مستعمرات منابع سرشار ثروت محسوب می‌شدند.

در دوران مورد بحث نیروی نظامی عامل گسترش سرحدات و ضامن دوام جریان مالیات و ثروت به خزانه شاهی بود و سایر عوامل چون مذهب، سیاست، دیپلماسی و ازدواجهای سیاسی-مصلحتی نقشهایی تکمیل کننده داشتند تا تعیین کننده.

بقایای تفکر سیاسی فئودالی در دوران ما

ریچارد کاپوچینسکی نام ژورنالیست لهستانی است که به حق یا ناحق عنوان "بزرگترین خبرنگار بین‌المللی دنیا" را از آن خود کرده است. وی در توضیح طرز تفکر سیاسی روسها ضمن اشاره به خاک پرستی و اعتقاد آنان به سرزمینهای هرچه وسیعتر به مثابه عامل قدرت و خوشبختی ملت روس می‌گوید: بدون در نظر گرفتن این اعتقاد فهم اینکه چگونه یک روس از صف نوبت خرید مایحتاج روزانه جدا شده و برای الحاق فنلاند به روسیه تظاهرات میکند، دشوار است. برخی از محققان غربی عامل اصلی عقب‌ماندگی روسیه از کاروان ترقی جهانی را، بقای طرز تفکر استعماری در این کشور میدانند. طبق این طرز تفکر، اراضی وسیع‌تر، رعایای بیشتر و نیروی نظامی هرچه بزرگتر، معادل شکوه، عظمت و خوشبختی کشورهاست. هنوز هم سخت جانی این دیدگاه قرن نوزدهمی در میان دولتمردان و مردم عادی روسیه قابل ملاحظه است. لذا تعجبی ندارد که این طرز تفکر در نزد متحدان بمراتب عقب مانده‌تر روسیه یعنی صربها و ارمنه ریشه‌دارتر و ساده‌شده‌تر باشد. معلوم است که طرز تفکر قرن نوزدهمی مورد نظر تنها معادل خاک پرستی، توسعه‌طلبی و ستایش نظامی‌گری نیست. این طرز تفکر دشمنی ابدی مسیحیان و مسلمانان را بعنوان میراث روانی جنگهای صلیبی، در خود دارد. رهبران صرب در روزهایی که سیاهترین جنایات قرن حاضر را مرتکب می‌شدند، در مقابل دوربین تلویزیون با تعجب از رهبران اروپا می‌پرسیدند که چرا به خاطر پاک کردن اروپا از وجود مسلمانان پیامهای سپاسگزاری و تبریک به سوی بلگراد سرازیر نمی‌شود!

افکار مشابهی در میان ارمنه موجب دشواریهای زیادی برای خود ارمنی‌ها و همسایگان آنها در جنوب سلسله کوههای قفقاز شده است. ادعای قوم برگزیده بودن و برتری قومی، توسعه طلبی و طرح ادعاهای ارضی علیه همسایگان و کشورهای منطقه، ایفای نقش دائمی نیروی ستون پنجم روسیه علیه کشورهای منطقه، تبلیغ و تقدیس کینه و نفرت بویژه علیه آذربایجانی‌ها و اهالی ترکیه، همه مواردی از برخوردهای منفی ارمنه نسبت به همسایگان آذربایجانی‌شان است که بدترین نمونه‌های آن را در تبلیغات حزب داشناک میتوان دید.

بالطبع منافع اقتصادی و شانس‌های توسعه ارمنستان نیز قربانی این شعارها و طرز تفکر متعلق به گذشته می‌شوند. در واقع آنچه در پی این مقدمه خواهد آمد، شرحی است پیرامون تضاد بین منافع واقعی و این جهانی ارمنستان با ارزشها و آرمانهایی که بیش از صدسال از سوی جریان‌ات افراطی ارمنی تبلیغ شده‌اند.

نظری به زمینه نظری مشکل امروزی:

اعتقاد به عالی بودن تبار و نژاد خودی یکی از سه مشغله بزرگ ذهنی آحاد بشر است. دو مشغله دیگر یافتن عمر جاویدان و حسرت دست‌یابی به ماده‌ای است که بتواند اجسام دیگر را به طلا بدل کند (کیمیا). اعتقاد به عالی بودن شجره و نژاد خودی مخصوص افراد ثروتمند و ملل پیشرفته نیست. تنها آلمان دهه 30 قرن بیستم نبود که ادعای برتری نژادی کرد، این اعتقاد در نزد بدوی‌ترین قبایل عالم از دیرباز تا به امروز موجود بوده است. وستر مارک می‌نویسد: "به گمان اسکیموها در آغاز «موجود بزرگ» انسانی آفرید که نقص بسیار داشت. پس «موجود بزرگ» اورا که کوب‌لونا (Kob-lu-na) یعنی «انسان سپید» نام داشت به دور افکند و انسانی کامل بنام این نو (In-nu) خلق کرد و گفتنی است که اسکیموها خود را «این نو» می‌خوانند!... قوم چی‌پوا (Chippewa) در و صف کسانی که کاری ابلهانه می‌کند، می‌گویند که مانند انسان سپید ابله است!... اعضای قوم هوتن توت خوش دارند که خود را انسانهای انسانها بنامند..." (بارنز و بکر: تاریخ اندیشه اجتماعی، ج 1، ترجمه جواد یوسفیان و علی اصغر مجیدی، امیرکبیر، تهران، 1370، ص 31 و 32)

مشکلات ارمنستان و آذربایجان

داشتن تصور ایده‌آل از خون و تبار خود در عین حال که همه‌گیر است در حالت عادی متضمن ضرری برای دیگران نیست. تنها وقتی که این اعتقادات بی‌پایه به سطح ایده‌ئولوژی حزبی، برنامه سیاسی و دکتترین دولتی تبدیل شده و در میان مردم مقبولیت می‌یابد. چنانچه در مورد نازیسم آلمان بارها نشان داده شده است، مهمترین عناصر ایده‌ئولوژی ناسیونال-سوسیالیستی هیتلر قبلاً در جامعه آلمان موجود بود. با این احوال به برکت فعالیت‌های طولانی جریانات افراطی مجموعه به هم پیوسته و تغلیظ‌شده‌ای از اعتقادات و خرافات رایج در جامعه به صورت ایده‌ئولوژی حزب ناسیونال سوسیالیست، به ملت آلمان عرضه شد. پروسه مشابهی در مورد ارمنه از سوی نیروهای افراطی نظیر حزب داشناکسوتیون صورت گرفته است. گویی برای حزب داشناک زمان و مکان در نقطه سیاهی در گذشته منجمد شده است. در این نقطه سیاه بعنوان مثال:

1- ارمنی و آذربایجانی نمایندگان مسلم مسیحیت و اسلام هستند، حتی اگر هر دو یک پروسه حاکمیت ضد مذهبی کمونیستی طی چند نسل را از سر گذرانده باشند!

2- مسیحیان و مسلمانان محکوم به دشمنی ابدی هستند! در این "جنگ مقدس" علاوه بر روسیه و یونان، کل غرب مسیحی ارمنستان را بعنوان "سنگر مقدم مسیحیت" در مقابل جهان اسلام در کنف‌حمایت خود دارد.

3- آرامنه بجای همکاری با همسایگان خود بعنوان باید «بازیچه دست روسیه و یا یک کشور دیگر» مسیحی در نقش ستون پنجم این دولتها علیه کشورهای همسایه و مردم غیر مسیحی کشورهای موردسکونت خود، ظاهر شوند!

4- ادعای ارضی علیه تمامی کشورهای منطقه غیر از روسیه به میزان بیش از ده برابر مساحت جمهوری ارمنستان!

میتوان این لیست را ادامه داد، اما برای درک مشکلاتی که امروز و آینده ملل جنوب قفقاز را موردمخاطره قرار داده است، همین 4 نکته کافی است. امتیاز مقاله تاریخی رئیس جمهور مستعفی ارمنستان نیز در تلاشی است که وی علیه «خودفریبی» مورد تبلیغ دانشاکیها بر محور 4 نکته بالا دارد. اینکه خودتر پتروسیان به اعتراف خود زمانی آتش بیار معرکه جنگ خانمانسوز بر سر قرهباغ بوده است، چیزی از اهمیت مواضع امروزی وی نمی‌کاهد.

البته تر پتروسیان اولین پرزیدنتی نیست که تخت ریاست جمهوری خود را برسر جنگ بی‌معنی برسر قرهباغ باخته است. قبل از وی آیاز مطلب‌اوف و ابوالفضل ائلچی‌بی در طرف دیگر درگیری به‌سرنوشت امروزی وی گرفتار آمده بودند. البته تفاوت اندکی در مورد علل استعفا پتروسیان و همکاران آذربایجانی وی وجود دارد: دو پرزیدنت اول آذربایجان بعد از استقلال از روسیه، مواجه با مردمی بودند که چیز غیرممکنی از آنها طلب میکردند: مقاومت نظامی در برابر یورشهای ارمنستان که به یک میلیارد دلار سلاحهای اهدایی روسیه مجهز بودند. اما آنچه تر پتروسیان را مجبور به وداع با تخت ریاست جمهوری کرد، مقاومت اپوزیسیونی بود که متوجه تصادم جدی منافع ملی ارمنستان با اهداف اقتصادی روسیه در منطقه نبود.

هر یک از رهبران دوول تازه استقلال یافته شرق اروپا، حاکمیت خود را مدیون چیزی هستند. «واسلاوهاول» و «لخ والنسا» صعود خود به مقام رهبری کشورهایشان را مدیون مبارزات آزیخواهانه خود در رژیم پیشین بودند. بسیاری از جمله به خاطر نبود هیچ اپوزیسیونی با استفاده از اهرمهای قدرت کهنه، از مقام دبیرکلی احزاب کمونیست سابق به کرسی ریاست کشور در دور جدید خزیده‌اند. در این میان «سلوبودان میلوسوویچ» و «تر پتروسیان» با شعارهای توسعه طلبانه و کوبیدن بر طبل جنگ به مسند ریاست جمهوری صربستان و ارمنستان دست یافتند. اما هر دو در عمل تحقق شعارهای خود رادشوارتر از آنچه وعده می‌دادند یافتند و وقتی از در «تعقل» در آمدند با نزدیکترین متحدان خود در «پاله» و «خان کندی» (مرکز قرهباغ علیا) و توده رأی دهنده خود به مشکل برخوردند. هر دو برای انتخاب مجدد به مقامی که آسان بدست آورده بودند متوسل به تقلب و ترفندهای دیگر شدند. اما اگر میلوسوویچ با تکیه بر ناتو که مخالف ادامه جنگ بود، بر ناسازگاری و مقاومت همسنگران خود فائق آمد، تر پتروسیان (و هر دو ملت آذربایجان و ارمنستان) از شانس مشابهی برای به کرسی نشاندن آراء خود بر خوردار نشد(ند).

به لحاظ اهمیت نیروی نظامی و نقش لشگرکشی‌ها و فتوحات نظامی نیز، تفکر غالب در نزد افکار عمومی و رهبران ارمنستان همچون صربستان تصورات وهم آلود و قرن نوزدهمی است. اینکه چراطرف غالب در جنگ جهانی دوم یعنی اتحاد شوروی راه اضمحلال پیمود اما ژاپن و آلمان بعنوان طرفهای مغلوب به غولهای صنعتی جهان بدل شدند، باید بزرگترین معما در بلغراد و ایروان باشد. یافهم اینکه چرا دوول قدرتمند جهان همسایه‌های ضعیف‌تر خود را اشغال و به خاک خود ضمیمه نمی‌کنند(!)، باید برای ارامنه و صربها دشوار باشد. بعنوان مثال هنوز هم روسیه قادر است بسیاری از جمهوری‌های شوروی سابق را بی‌زحمت زیادی اشغال کند. یا بسیاری از جزایر توریستی جهان اصلاً نیروی نظامی برای دفاع از خود در اختیار ندارند. حال افراطیونی که چون اصحاب کهف از پس خواب طولانی دوران کمونیسم چشم به جهان پایان قرن بیستم گشوده‌اند، عدم اشغال این کشورها از صاحبان قدرت نظامی را یک ژست مؤدبانه میدانند. حاکمان بلغراد و ایروان اما خودشان را لابد "بنا به دلایل مسلم تاریخی که بر حقانیت ادعاهای ارضی آنان دلالت دارد"، ملزم به رعایت ادب و آداب نمی‌بینند. گویی می‌خواهند بگویند "این ادب ارزانی کسانی باد که از قبل بی‌ادبی‌های گراف در قرون گذشته به شکوه و جلال امروزی‌شان رسیده‌اند"(!) رهبران ارمنستان بارها تکرار کرده‌اند که مرزهای موجود جهانی استثنائاً در مورد ارمنستان معتبر نیستند و باتوجه به نقشه شماره 1 در این مقاله میتوان نتیجه گرفت که تنها وقتی که ارمنستان اراضی خود را به ده برابر میزان فعلی افزایش داد و گرسنگی و حرص خود برای خاک بیشتر را فرونشاند، میتواند به نورمهای رایج بین‌المللی گردن نهد. تر پتروسیان در مقاله خود سعی دارد بنوعی مصلحت بودن این طرز تفکر را به زیر سوال برد. او وارد اصول نمی‌شود و تنها از روزگار ناموافق و گوش ناشنوی جامعه جهانی گله‌مندی میکند. البته توسل او به کنایه و حتی استهزا علیه نقطه نظرات عامه پسند محافل افراطی ارمنی شاید نشان بیم وی از طرح مخالفت اصولی وی علیه افکار قرن نوزدهمی مورد اشاره در این مقاله باشد. امروز که فرجام جسارت پتروسیان علیه اعتقادات ریشه‌دار در نزد ارامنه در پیش روی ماست، براحتی میتوان فهمید که اینهمه بیم و احتیاط از سوی او کاملاً بجای بوده است.

صاحبان قلبهایی که صرفاً به امید کشورگشایی و مرزهای فراخ می‌تپد، بالاخره یک روزی باید این واقعیت ساده را بفهمند که چرا روسیه با مساحتی 45 برابر بیش از ژاپن، بزرگترین ارتش جهان، پیروزی در آخرین جنگ بزرگ جهانی و ثروت‌های بیکران طبیعی که ژاپن اساساً فاقد آن است، نتوانسته است مردم خود را به حداقلی از رفاه معیشتی و تأمین اجتماعی برساند. چگونه است که کشوری چون سنگاپور که مساحتش 27 هزاربار از روسیه کوچکتر است، توانسته است جامعه‌ای درخور زندگی انسانی برای شهروندان خود بسازد اما روسیه هنوز اندر خم یک کوچه است؟

نکته دیگری که بنظر می‌رسد ارامنه بطور عام و رهبران افراطی سیاسی آنان بطور اخص از فهم آن عاجزند، رابطه تاریخ و جهان کنونی است. غیر معقول بودن مراجعه به روایات معتبر و مشکوک تاریخی و یا استناد به اسطوره‌های قوم خودی برای کشف حقانیت ادعاهای ارضی، بنظر بدیهی می‌رسد. امروزه 173 کشور مستقل جهان بر

ویرانه‌های صدها امپراطوری و پادشاهی کهن بنا شده‌اند. مرزهای هیچکدام از این 173 کشور موجود منطبق با اراضی هیچکدام از دوول کهن نیست. بزرگترین امپراطوری تاریخ بشر یعنی امپراطوری استپ‌نشینان مغول تا امپراطوری‌های روم، بیزانس، عثمانی، مجار-طریش، روسیه، بریتانیا و امثالهم هیچکدام وارث اراضی تاریخی خود نیستند. یا لیتوانی که اراضی امروزی آن معادل خوزستان و صد و بیستمین کشور دنیا بلحاظ مساحت خود است، در اواخر قرن چهاردهم از دریای بالتیک تا دریای سیاه را تحت حاکمیت خود داشت. ارمنستان امروز نیز با 29800 کیلومتر مربع مساحتی کمتر از مساحت استان لرستان یا یک ششم استان سیستان و بلوچستان دارد. ادعای ارضی این کشور علیه همسایگان خود 10 برابر مساحت کنونی آن است. اینجا البته صحبت از اختلاف مرزی و مشکل تعریف و تدقیق حدود مرزی بین کشورها نیست. اینجا ما شاهد توسعه طلبی آشکار در پایان قرن بیستم هستیم که اولین جنگ همه‌جانبه مولود آن را شاهد بوده‌ایم و اگر جنگ‌های بیشتری علیه دیگر همسایگان ارمنستان پیش نیامده است شاید به علت آن بوده است که نه از جنگ اول علیه آذربایجان نتیجه مطلوب ارامنه حاصل شده است و نه ارمنستان غرق در بحران‌ها توان راه اندازی جنگ جدیدی را داشته است.

پتروسیان تفاوت غلبه در "نبرد" با "پیروزی در جنگ" را به میان میکشد و اهمیت نقطه نظرات جامعه جهانی را یادآور می‌شود. وی در عین حال می‌خواهد به ایده "اسرائیل دوم در قفقاز" بعنوان پادگان قدرتهای دور از منطقه که در قبال نرملی بین‌المللی جوابگو نیست، را از ذهن ارامنه دور کند.

تر پتروسیان در جایی دیگر از مقاله خود شاه بیت تبلیغات ارامنه در قرن حاضر را که سعی دارد تصویر "قربانی معصوم" از ارامنه را در جهان جا بیندازد، زیر سوال میبرد. "قبلاً یکبار [شعار] «استانبول را به دریای خون بدل خواهیم کرد» باعث از دست دادن ارمنستان غربی شد" او در زمان تحریر این کلمات نمی‌توانسته از اهمیت این اعتراف تاریخی خود بی‌خبر بوده باشد. احتمالاً شدت بیخبری مردم ارمنستان از بدیهیات سیاست در جهان معاصر را چنان جدی ارزیابی کرده است که عواقب جانبی این اعتراف را به جان خریده است.

این نقشه را باید صریح‌ترین انعکاس صدای قرون گذشته در روزگار ما، دانست. چراکه در نمونه مشابه صربستانی ما شاهد تلاش بلگراد برای حفظ سلطه پیشین بر دیگران هستیم. اما جهانگشایان (!) دیر از خواب بیدار شده‌اند ارمنی در صدد تصرف ارضی مورد ادعای خود هستند. با توجه به این نقشه و مفاد خبر آسوشیتدپرس باید جنگ ارمنستان علیه آذربایجان را، «جنگ شماره 1 ارمنستان علیه همسایگان خود» نامید. باید دقت کرد که این نقشه محصول فانتزی یک گروه کوچک نیست. بلکه از اشاره به نصب آن «در خانه‌ها، مغازه‌ها و ادارات سراسر ارمنستان» دولتی بودن اینکار معلوم میشود. در این روزها که «کوچاریان» جنگ طلب، کودتای درباری علیه «تر پتروسیان» را با پیروزی انتخاباتی خود تکمیل کرد، خبرگزاری‌ها از فلاکت اقتصادی ارمنستان اخبار زیادی انتشار دادند. بسیاری از ناظران خارجی که از حضور زنده افکار قرون ماضی در ارمنستان بیخبرند، از اینکه کشوری در حال ورشکستگی

اقتصادی بی‌هیچ روزنه‌امیدی بر طبل جنگ می‌کوبد، اظهار تعجب کردند. غافل از آنکه در طرز تفکر متعلق به اعصار سپری شده، جنگ، کشور گشایی، اراضی وسیعتر، ماشین نظامی و غیره، همه اسباب بزرگی و رفاه محسوب می‌شوند!

تغییر مواضع ترپتروسیان و بخش هر چند ضعیفی از رهبری ارمنستان که با او هم نظرند در واقع رسیدن به این واقعیت است که «جهان مسیحیت» امروز به لحاظ منافع استراتژیک سیاسی و اقتصادی خود، مشابهتی با روسیه قرون گذشته ندارند. این نکته که جهان مسیحی متکی به اقتصاد بازار، حتی خود عیسی مسیح را به مظنه روز در بازارهای بورس خود معامله می‌کند، با 4 نکته بر شمرده در بالاچنان در تضاد است که فهم آن را برای باهوشترین ارمنی هم دشوار میکند. اما آنچه ترپتروسیان از فراز صندلی ریاست جمهوری خود قادر به درک آن شده است چیست؟ وی در مقاله اول نوامبر 1997 خود غیر از یک مورد اساسی به بقیه آنها اشاره می‌کند:

1- به دلیل آنکه بخش اعظم اراضی کنونی خود روسیه حاصل تصرفات تزارها در گذشته‌های نزدیک تاریخی است، نمیتواند بر خواست تغییر مرزها و توسعه طلبی نظامی ارمنستان صحه بگذارد.

2- رهبری سیاسی آذربایجان میداند چگونه از کارتهای خود که شامل موقعیت استراتژیک و منابع طبیعی آن است، استفاده کند. آذربایجان که اتحاد روسیه، ارمنستان و ایران را در برابر خود دارد، هیچ شباهتی به نقش لولو خرخره موجود در تبلیغات ارامنه از آن بعنوان «فوندامنتالیست اسلامی» (!) ندارد. و لذا:

3- سازمانهای لوبی گر ارامنه پراکنده در جهان قادر به معجزه ناک اوت کردن آذربایجان نیستند.

4- آذربایجان هر چند «نبرد» را باخته است اما سرنوشت «جنگ» هنوز معلوم نیست. اصرار در ادامه ماجراجویی آغاز شده از سال 1988، علاوه بر نابود کردن شانس‌های ارمنستان برای بهبود اقتصادی آن و انزوای بین‌المللی اش، امنیت ارمنستان را به خطر می‌اندازد. خود ترپتروسیان در این مورد بطرز معنی داری به شعار فتنه‌آفرین و تاریخی «استانبول را به دریای خون بدل خواهیم کرد» ارامنه اشاره میکند.

5- جمهوری ارمنستان با 29 هزار کیلومتر مربع وسعت، 3 میلیون نفر جمعیت، محصور در خشکی و موقعیت ژئوپلیتیکی نامساعد و نداشتن منابع طبیعی مهم، نه قادر است به ترکیه و دیگران اعلان جنگ بدهد و نه دولت دیگری در دنیا حمایت نامحدود و نامشروطی از ارمنستان میکند. بویژه اگر ارمنستان بخواهد به قطعنامه‌های سازمان ملل و پیشنهادات صلجویانه جامعه جهانی بی‌اعتنایی کند، در وضعیت بمراتب بدتری قرار خواهد گرفت.

6- آذربایجان با عقد بیش از 30 میلیارد دلار قراردادهای نفتی و بویژه بعد از سفر پرزیدنت علی‌یف در تابستان 1997 به ایالات متحده آمریکا مقام مهمی در صحنه سیاست بین‌المللی کسب کرده است و زمان به نفع آن در حال

گردش است. هر روز تأخیر در عقد قرارداد صلح با آذربایجان ارمنستان را از استفاده از امتیازات ناشی از پیروزی‌های نظامی‌اش دورتر میکند.

این 6 نکته با ملاحظات لازم در مقاله‌ی ترپتروسیان مستتر است. البته باید توجه کرد که این مقاله را در جواب یک اوپوزیسیون بشدت جنگ‌طلب و از موضع ضعف نوشته‌است. میتوان تصور کرد که وی از ذکر نقاط قوت ارمنستان در شرایط حاضر از جمله قرار و مدارهای موجود با مسکو و اهمیت آنها خودداری کرده است. اما آنچه بنظر من مهمترین مسئله بحساب می‌آید و توانسته ذهن قشری و جنگ‌طلب ترپتروسیان را بشکافد، پی بردن به تضاد جدی منافع روسیه و منافع ملی ارمنستان است:

با فرونشستن هیجان‌ناشی از اضمحلال شوروی سابق، روسیه به خود آمده و احساس مغبونی میکند. روسیه حداقل انحصار کریدور ارتباطی آسیای مرکزی و قفقاز با غرب را جزو حقوق موروثی خود میداند. غرب اما احداث "جاده ابریشم" قرن بیست و یکم برای حمل و نقل انرژی و کالا از این منطقه به غرب را در فوریت سیاست بین‌المللی خود قرار داده است. این استراتژی روسیه در عمل چیزی جز انزوای تمام و کمال ارمنستان نیست. ترپتروسیان تاز فهمیده است که یک میلیارد دلار اسلحه روسی هدیه بابا نوئل به ارمنه فقیر نبوده و نیست. این ماشین جنگ یک میلیارد دلاری قرار است منطقه را در تشنج و ناامنی نگه دارد تا غرب را از سودای "راه ابریشم" خود بیرون کند. و سهم ارمنستان در این معامله جز اینکه اداره کننده کم دستمزد این ماشین جنگی باشد نیست. جنگ قره‌باغ، جنگ آبخاز در گرجستان (که «تصادفاً» در هر دو مورد به ظاهر یک نیروی کوچک نظامی، ارتش دولتی راشکست داده است!)، ترور ادوارد شوارندادزه و پاره‌ای کودتاها و ترورهای دیگر منجمله ترور فرمانده محافظان ترپتروسیان قبل از استعفای وی که شرکت روسیه در بسیاری از آنها مسجل است، همه در خدمت ایجاد بحران بر سر راه "جاده ابریشم" جدید است.

در چنین اوضاع و احوالی هوش و ذکاوت زیادی لازم نیست تا مشاهده شود که منافع ملت ارمنستان در پریدن به قطاری است که از آسیای مرکزی، کف دریای خزر و باکو به سوی غرب در حال استارت است. در غیر اینصورت منطق بیرحم و لامذهب دلار بی‌توجه به اشک چشم "همکیشان ارمنی" این قطار را صرفاً از گرجستان و ترکیه عبور خواهد داد. از "همکیشان ارمنی" جور دیگری هم میتوان استعانت کرد، مگر اینهمه کلیسا و سازمانهای خیریه در غرب برای چیست؟ در واقع ترپتروسیان قربانی "درایت" خود شد. "درایتی" که چشم یک رهبر متعصب جنگ‌افروز را به این چنین واقعیهایی می‌تواند گشود.

بعنوان آخرین نکته در این مقاله باید افزود که اهمیت نوشته‌ی ترپتروسیان در تازگی آن نیست. این واقعیت‌ها مدتها از سوی ناظران بیطرف مطرح شده‌اند. بلکه طرح این مسائل از سوی یکی از 6 عضو "کمیته قاراباغ" که مسئولیت

مستقیم تمامی فجایع مرتبط با این مناقشه را دارد، دارای اهمیت تاریخی بزرگ است. حتی مهمترین قسمت مقاله وی که آرامنه را به پایان دادن به طرز زندگی مبتنی بر «دیوانگی یا خودفریبی آلت دست روسیه و یا یک کشور دیگر شدن» فرا می خواند، قبلاً نیز از سوی این و یا آن روشنفکر ارمنی بیان شده است. اما در گذشته چنین نظراتی بخودی خود مجبور به در حاشیه ماندن شده و صاحبان آنها محکوم به گمنامی و دوری از مراکز قدرت گشته بودند. اما اینبار این اولین رئیس جمهور ارمنستان در پست ریاست حکومت جمهوری ارمنستان است که اشعار می دارد: "بالاخره تا چه زمانی این دیوانگی یا خود فریبی باز یچه دست روسیه و یا یک کشور دیگر شدن به صورت طرز زندگی ارمنیها باقی خواهد ماند؟"